بحر دیدم ، غرقه در خون ، کشورم آمد بیاد
ابر دیدم پر ز توفان ، لشکرم آمد بیاد
موج را دیدم که خشم آلوده بر ساحل گذشت
در مصاف حق و باطل ، خنجرم آمد بیاد
سرخی رنگ افق دیدم بدور آسمان
پر ز خون ، چون لاله رنگین ، سنگرم آمد بیاد [1]

شاعر امروز دیگر در عزای ارباباان زور و حاکمان خودکامه ، شعر نمی سراید ، شعری را که امروز اگر در عزایی سراید ، در عزای آزادگان و سلحشوران آزاد است که برای شکستاندن زنجیرهای زورمداران و شیاطین مزوّر و متجاوز و خون آشام ، خون خود را ریختاندند و جان شیرین خود را سخاوتمندانه قربان کردند .

چرا کباب ز غم ما در وطن نشود
چرا ز غصه سیه پوش مرد و زن نشود
چرا ز دیدهٔ توحید یان نبارد خون
چرا به سنگر حق گریه موجزن نشود
چرا ز لخت جگر دامن سپاه خدا
برنگ لالهٔ خونبار تا یخن نشود
چرا ز داغ نروید هزار لاله بدشت
چرا اسیر محن دره و دمن نشود
تو قهرمان وطن می کنی به جبهه وداع
چرا ز هجر تو افسرده جان و تن نشود

۱ـ شعر از برادر دلجو " حیسنی "

توآبروی شهادت تواافتخار جهاد
هزار رحمت حق بر روان پاک توباد (۱)

شاعر امروز شهامت وقهرمانی بی نظیر مجاهدان کفر ستیز سرزمین خودرا می ستایدکه دررا ه دفاع ازدین ونا موس وطن دلیرانه رزمیدندوبه ملت مسلمان ماجد وعزت بخشیدند .

زفریاد تفنگت جزصدای حق نمی آید
زخیبرتا مدینه گوش ها وقف صدای تست
چه زیبا ترا زاین نقشی که بینددیدهٔ تاریخ
که توخنجربه کف ، دشمن فتاده زیرپای تست
خداجویی ، وطن خواهی ، سرافرازی وآزادی
به خون شیرمردان ،نقش،برروی لوای تست(۲)

شاعر امروزشعرخودرا ، فریادخودرا ، احساس خودرا وآرمان خودرا با فریادسهمگین وخشمناک مسلسل های مجاهدان کفرستیزمیهن مان که برای شکستن زنجیرهای اسارت و زدودن ظلمت با دلل وزوال سیطرهٔ طواغیت ، شعله ور وفروزان گردیدند ، هم آهنگ وهم مسیرمیسازد .

مشت پولادین ما فرق سلاطین بشکند
جنبش خونین ما پوز شیاطین بشکند
همت مردم که برخیزدازایمان تند
درنیستان شیرودرآفاق شاهین بشکند
لرزه براندام دشمن افگندشورجهاد
هیبت سیلاب ما تخت بلورین بشکند

۱- شعرازبرادرعبدالاحدتارشی که بمناسبت شهادت ذبیح الله فرمانده مکتبی ومشهورجهادولایت بلخ سروده اند .
۲- شعرازمرحوم استاد خلیلی

هالهٔ پر ذرق وبرق وچلچراغ انقلاب
ظلمت شبهای تاروسردوغمگین بشکنند (۱)

شاعر امروزدرپرتوتعالیم ودساتیرمکتب برحق ونجات بخش اسلام که آیدیالوژی آیدیال اورا تشکیل میدهد و درروشنایی شعله‌های فروزان مسلسل های فرزندان راستین وسلحشورامت اسلامی افغانستان اضمحلال وزوال حتمی و ذلت بارعصیانگران کافروطواغیت بیدادگررا پیشگویی می کند، پیشگویی ای که امروز تحققش را دنیای بشریت با دیدگان بهت زده با ناباوری می نگرند.

یک روز پرتوی زحقیقت رسید نیست
وین ظلمت عظیم زدنیا ز دود نیست
یک روز استغاثهٔ انسان داد جو
براوجنای شهراجابت شنیدنیست
یک روز پرشکسته ترین طایراسیر
ازتنگنای درب قفس پر کشیدنیست
یک روز اگر شکست طلسم امیدها
فردا امیدهای نوین آفریدنیست
فرخنده باد روح مسلسل که شعله اش
صدباب نوربردل ظلمت کشودنیست (۲)

وشاعرامروزبا هدفمندی بزرگ ورسالت سترگی که دارد ازمرزمحدود کشورش پا فراترمی نهدوبا آوازبلندی که از ژرفنای قلب شکسته ومصیبت ناکش وتنگنای سینهٔ مجروح وداغدارش برمی خیزد، اسیرشدگان هم دین وهمنوع

۱- شعرازشهیدعبدالحی شیدا
۲ - شعرازلاجوردین شهری

خودرا که درسکوت ننگین ومرگباری فرورفته‌اند برای رهایی وحریت فرا میخواند :

جهان بیدار شد ازخواب ، ای همدم‌زجا برخیز
بزن برقلب دشمن خنجروبهرغزا برخیز
درین دوران رستاخیز ، غفلت سخت ننگین است
مده فرصت کنون ازکف ،سرت گردم بپا برخیز
زهرسومی رسددرگوش‌ها شیپور آزادی
توهم‌بهرنجات خویش با چوب وعصا برخیز
زآموتا به خیبرآتش پیکارمی سوزد
توآنجا گرم‌کن بزم‌قیام‌وشعله زا برخیز
قبای بردگی برقامتت ناسازونازیباست
بدرکن ازتنت این جامه‌و،گلگون قبا برخیز
بیک آهنگ برق آسای بگسل بندوزنجیرت
برای طرداستعمار ، پرشور ونوا برخیز
ستم را واژگون گردان بنای ظلم‌برهم‌زن
بکن با خون ظالم‌دست وپای خودحنا برخیز (۱)

بدین ترتیب شاعرامروزجامعهٔ ما شاعرحقیقت‌ها وراستی ها ، شاعردردها ورنج ها ، شاعرفداکاریها وقربانیها‌و شاعرمحرومیت ها ومظلومیت‌های مردم‌خود وشاعرخرابی‌ها وویرانی های سرزمین زیبا ومحبوب خوداست .

شاعرامروزترجمان چشم اشکباریتیمان ، سینهٔ پر درد مادران ، قلب خونین بیوه زنان وپشت خمیدهٔ پدران

کشوراسلامی ما است که‌همه ازمظالم‌وحشت بارکمونیزم‌و سفاکی روس جهانخوارومتجاوزمصیبتی بدل دارندوآثاری به چهره .

۱ــ شعرازدکتورحق شناس

شاعرامروز، شاعرهدفمند، متعهدوآگاه است . شاعرامروز همدردورنج ملت خودرابه تصویرمی کشدوهم آرمان وخواست اعتقادی واجتماعی آنهارامنعکس می سازد.

شاعرامروز، شاعر پیام وفریاداست . پیام رهایی ازاسارت ، پیام آزادی وعزت ، پیام سعادتمندی ونجات پیام عدالت وراستی وپیام مبارزه باباطل وپرخاش بابیدادگری ها و قلدری ها .

شاعرامروزدرهمه صحنه ها حضوردارد. درسنگرهای آتشین وخونبارجهاد، درمزارشهدا ، درمصیبت ها وعزاداریها ، در فریادها وقیام ها و ...

شاعران امروزمردان خبیروهدفمندجامعهٔ ماندکه با شعر خودمسیرانقلاب راروشن نگهمیدارند وبرتفنگ وتفنگداران انقلاب اسلامی کشورجهت میدهند. ازاین رومسوولیت شاعر امروزمسوولیت بسیارمهم وسنگین است .

والسلام

محمداکرام " اندیشمند "



خلص سوانح برادر دلجوحسيني



برادر سيد اسحاق (دلجوحسينی) فرزند سيدقاسم حسينی بتاريخ ۱۳ رمضان ۱۳۲۸ دريک خانواده مذهبی واهل قلم درشهرباستانی هرات متولدگرديده تحصيلات ابتدائی، متوسطه و عالی رادرليسه غياث الدين غوری معروف به ليسه سلطان هرات بهانجام رسانده ولسانس خودرا دررشته ادبيات از پوهنتون کابل بدست آورده اند.

برادردلجوحسينی درسال ۱۳۴۸ با نهضت رهايی بخش انقلابی جوانان مسلمان پيوست ودرسال ۳۵۱ حينيکه نهضت اسلامی در حساس ترين مرحله ای ازمبارزه قرارداشت ونهضت بايدچهره های صف اول مبارزه ااغرض شوراي اتحاديه محصلان کانديدمی ساخت برادردلجونيزکانديد اتحاديه محصلان گرديد.

برادردلجوحسينی پس ازکودتای ۱۳۵۲ درسال ۱۳۵۳ توسط نيروهای رژيم طاغوتی داوددستگيروبس ازرهائی اززندان درحاليکه وظيفه معلمی رابه عهده داشت دررابسيج نيروهای انقلابی ومتعهدبه خط اصيل اسلام ازهيچگونه تلاشی دريغ نورزيد. کارنويسندگی وشعرسرائی وی ازسال ۱۳۴۳ به همکاری باروزنامه اتفاق اسلام آغازيفته که

فعالیت مستمر عقیدتی وادبی وی را درجمع سرشناس ترین نویسنده های کشورقرار داد.
برعلاوه مقالات واشعار متعددی که درصفحه روزنامه جمهوری اسلامی، اطلاعات، راه حق وسایرارگان های نشراتی به چاپ رسیده نوشته های وی ازقبیل بانک رحیل، آفتاب مشرق، زمزمه های انقلاب به شکل رسالات نیزانتشاریافته وهمین اکنون دومجموعه شعری برادردلجو آماده چاپ است.
موصوف درسال ۱۳۵۷ پس ازکودتای عمال روس به کشور ایران هجرت نمودوبتاریخ ۱۷ جدی ۱۳۵۷ عازم پاکستان گردید.
برادردلجوبرای چندین سال بحیث مسئول فرهنگی حزب درجمهوری اسلامی ایران ایفای خدمت نموده که بالاخره درشورای مرکزی منتخب، سال ۱۳۶۶ حزب اسلامی افغانستان بحیث عضوشورای مرکزی حزب اسلامی افغانستان پذیرفته شدودرجلسه تاریخی (۶) میزان ۱۳۶۶ وی راغیابا "به آرای اکثریت بحیث رئیس کمیته ارشادوفرهنگ حزب اسلامی افغانستان تعیین نمودند.

دلجو حسینی

سیلاب خون

الهی سینه داغ تیر هجران جفا تا کی
بغربت ملت افغان گرفتار بلا تا کی

به حسرت هر نفس صد غوطه در خون جگر تا چند
بدامان غمش هر لحظه با رنج و عنا تا کی

اسیر پنجه بیداد دشمن در قفس تا چند
بروی مین و زیر بم ناپال از هوا تا کی

نه صبح نوبهاری در گلستان وطن پیدا
درین شام سیاه سردی بی مهر شتا تا کی

به هر شهر و دیاری خانه امید ویران است
بهر کوی و بهر برزن بود ماتم سرا تا کی

زهر ویرانه جز دودی و آهی بر نمی خیزد
بفرقت انتظار نور چشمی سالها تا کی

همه جا ناله و شیون فغان از درد تنهائی
بود ورد زبان ما بهر صبح و مسا تا کی

نه ما آواره گانرا روز عیدی و نه نوروزی
به سر بردن بدین سان زار و محزون ای خدا تا کی

بود سیلاب خون جاری بهر وادی و هر هامون
چمن زار وطن باشد چو دشت کربلا تا کی

بباید رستن از این موج و این آشوب و این دریا
درین گرداب خونین غوطه خوردن دست و پا تا کی

بعالم شور و غوغای دیگر از بانگ تکبیر است
رسیدن بر سر وحدت به این چون و چرا تا کی

پی او گام رفتن از حدود عقل و دین دور است
بچشم وهم دیدن دین و دنیا را دوتا تا کی

تو دریای عظیمی قدرت از خود مرو بیرون
بیا نظم نوی ایجاد کن این ماجرا تا کی

به این تدبیر و پیکار تو شرق و غرب حیران است
چنین سرگشته و حیران زهم بودن جدا تا کی

بیا معمار فردای وطن، درد آشنا تا کی
به زیر بار ظلم و سلطه ای فقر و غنا تا کی

درین عصری که انسان تا مریخ زهره پروازش
تو بهر لقمه ای نانی چنین در تنگنا تا کی

دگرگون کن بنای کهنه را از بیخ و بنیادش
نظام فقر و جهل و امتیاز ناروا تا کی

کنون تا منزل مقصود راهی نیست چندانی
تلاش و جهد باید محنت بال هما تا کی

بشوق وصل عمری را درین وادی بسر بردم
چنین بگذشت ایام جوانی بیوفا تا کی

زخونم کاش رنگین گشتی خاک سر کویش
نمی گردی شهید تیر مژگانش دلا تا کی

د لجو «حسینی»

باید مسیر جاده به نورفلق گرفت

ده سال پیش

لشکر خصم ز بون دین
آن بی خدای وحشی آتش به دود مان
درنده ترزخیل مغول
آن تزار سرخ
خونریز ومست
وکینه ور از بادۀ غرور
باخیلی انسپاه وسلاحی که مرگ ازآن
بارید روز وشب
ز زمین وزآسمان
برکلبه محقر گلین مردمی
کافزون زهرستم شده
محروم بوده اند

درتیره شام سردوسیاه
پر ازملال
چون اژدهای تشنه بخون
حمله ورشدند
باتیغ کین وجور
بسی نخل تازه را
از پافگنده اند
باغ و بهار وگلشن آمال وآرزو
اندرلهیب آز وطمع

پاك سوختند
باداس فتنه گردن صدها گل مراد
ببریده اند
و پر پروخاکش نموده اند
و یران شد از عداوت آن جانیان وطن
خشکیده سبزه درچمن عشق وآرزو
هرکلبه گشت
لانهٔ و یران مار ومور
صدها هزار شیشه دلهاي پرامید
بشکسته شد به سنگ جفا
زارو بیگناه
مرغان پرشکسته وآواره از وطن
هریك ز بیم جان
ره صحرا گرفت ورفت
بسیار سالها که غریبانه
زندگی
درتنگنای عسرت آواره گی گذشت
هرگز درون کلبه ما
بزم عشرتي
بر پانگشت وسختی ما
مستدام ماند
پیك بهار بردرآن خیمه حزین
یك روزهم
سرنکشید
حلقه ای نزد
هرچند !
بچه های برهنه تنی فقیر
آنها که آب نیز به سختی

بزم شاعر

مرتب : محمد اکرام «اندیشمند»

چشیده اند
رفتند تا بپای قدوم مبارکش
اما
ازدورهم
نو ید رهائی بکس نگفت
آنهاکه یك تنه
طی ده سال اشك وخون
پاي برهنه ،
دست تهي ،
بیکس وغریب ،
لیکن به اتکای خدای ستم کشان
برخصم نابکار جفا پیشه
هرنفس

در شهر و ده
ودشت و بیابان وکوهسار
در شام وصبح

وگاه و پگاه
و بهرکجا
دریای خون ومرگ وشکست
آفریده اند
درشرق وغرب
شور ونبردو
قیام وخشم
در« نخجوان » « ١ » و « غزه » « ٢ »
« باکو » « ٣ » و « رود نیل » « ٤ »
در« تمشوارا » « ٥ » از « لیتوانی » « ١

تادم « دیوار » « ۷ » جور روس
عصر دگر
بنوع بشر
آفریده اند
عصریکه
جای کفر وستم
شرك وافتراق
خواهد نشست
قسط وعدالت
بدادگاه
برجایگاه
مشرب
یا سای « مارکسیسم »
برنقشگاه
فاسد
فرهنگ
پوچ غرب
بر پندارهای
منحط
وامانده
ازقرون
آنهاکه
جای دین خداراگرفته اند
آ نها که بوده اند
د دودیو
ولی
برصورت آدمی
باید که

حق نشیندو
فرمان دهد
بداد
لیکن
هنوز جاده فتح وظفر
عیان
پر پیچ و پرخم است
صدها کمین ودام
بهرکوي و برزن است
هرگوشه رهزن است
ازهردری
صدای افغان است وشیون است
ازحق رأی وعلم وسواد وهنر هنوز
محروم هرزن است
دزدان قافله
سرهر پیچ وگردن است
یاران !
مسیرقافله
تامنزل مراد
راهی است پرخطر
پر بیم و خوف و
وزوزه گرگان زهرطرف
گر رهرو یم
درظلمات شب سیاه
نتوان درنگ کرد
باید مسیرجاده بنور فلق گرفت

باید که دشت ودره بخون

چون شفق
گرفت

« ١ » نخجوان ازشهرمعروف آذر بایجان که استقلال خودرازحکومت استعماری روس بنام جمهوری مستقل نخجوان اعلام نمود
« ٢ » نوار غزه از اماکن مقدس وزادگاه بیامبران إلهی که به چنکال اسرائیل خون آشام اسیر است ه
خونین ترین قیام های فلسطین از آن نشئت کرده است
« ٣ » باکو مرکز آذر بایجان است که قیام سراسری سپاه اسلام دران جا آغازگشت و ظاهرأ بدست ارتش خون آشام سرخ درهم کو بیده شد .
« ٤ » قیام ها وخیزشهای عظیم اسلامی درسرزمین مصر ورود نیل
تمشو ارا شهری است در رومانیا که چندی قبل چاوشسکو فرمان قتل آزادی خواهان را درآن شهر صادر کرد ونتیجهٔ آ ن بر بادی رژیم دیکتاتوری او وهلاکت خود دیکتاتور بود
« ٥ » لیتوانیا ازجملهء سه جمهوری که بدست روس ها اسیر بوده و برای بدست اوردن ازادی شان درمبارزه اند .
« ٦ » دیوار جور ــ دیوار برلین که بعد از قریب سی سال ازهم فروریخت و پارچه سنگ وخشت آن ذره ذره به فروش رسید .

استاد بیرنگ

تاریخ نوین

این روز باب مقطع تاریخ نوین شد
در میهن ما لشکر شیطان لعین شد
اندر پی نابودی اسلام به کمین شد
این وحشی ملحد به جهان خوار و حزین شد

رسوا و خجالت زده در روی زمین شد

مردان خدا دعوت و تدبیر فزودند
از دل به صفا غفلت و زنگار زدودند
بر لشکر سرخ حمله مردانه نمودند
پوز و پکل روس به خونابه بسودند

مرد و زن افغان به وفا خادم دین شد

هر نعرهٔ تکبیر تو ای مرد مجاهد
چون قافله نور ز تو در صف واحد
هر کس که شنفت بر در حق راکع و ساجد
از هر طرف آمد به دعا جانب مسجد

از وسوسه بگذشته به جانان قرین شد

در معرکه رفتیم اگر بیکس و تنها
بر یاری و امداد خداوند توانا
فتح و ظفری یافتیم از همت والا
از قصه ما مردم خوابیده دنیا

بیدار شد از پهلوی شک سوی یقین شد

سردرره‌ٔ اسلام که جانانه نهادیم
از بهرخدا خانه وکاشانه نهادیم
فرزندوپدرمادروهم‌خانه نهادیم
پابرکله دشمن دیوانه نهادیم

این تلخی ایام درانجام شرین شد

آن خون شهیدان ره دین الهی
خونابه‌ٔ چشمان یتیمان به جدایی
بااشک پسرمرده آن بیکس زخمی
دریای عظیمی شده چون سیل فغانی

فرعون زمان غرقه درین بحرمهین شد

امروزچودرخوف وهراسندا جانب
درعرشهٔ کشتی بنشینندبه جوانب
تاتفرقه آرند دراین لشکرغالب
بیرنگ نشودغافل ازاین سازش جالب

تاهردوسیاه کاربه هم پرده نشین شد

استاد بیرنگ

سخن راست

چندسوزیم ازین تفرقه درلیل ونهار
چندگیریم زهمدیگرخودره بکنار
چندجوییم عیوب دگران درهمه کار
چندسازیم هوا وهوس خویش زنار

چندجوییم بخودراحت و آزاربیار

تابکی گوش به افسونگرخناس کنیم
ازیقین جانب شک رفته وسواس کنیم
سخن نیک عزیزان غلط احساس کنیم
دل بهم داده توکل به رب الناس کنیم

علم سبزبگیریم زوحدت بکنار

یادتوهست که درمعرکه تنها بودیم
به ظل قدرت آن خالق یکتا بودیم
غیروابسته زهرقدرت دنیا بودیم
فارغ ازفکریهودی ونصارا بودیم

حیف کامروز بسازیم به آن دشمن پار

خودبدانی که این دولت فانی گذرد
آمدورفت زروقدرت خانی گذرد
این مداحان همه دروقفه آنی گذرد
این همه نعمت واسباب جهانی گذرد

بگسل ازجمله وخودرابه خداوندسپار

این همه خانه که ویران شده ازبهرچه بود
این همه سرکه به قربان شده ازبهرچه بود
این همه خون که بدامان شده ازبهرچه بود
این همه دیده که گریان شده ازبهرچه بود

آیا ازبهر همین بودکه بسازیم به عار

نی نی سوگندبخداوندکه نبودست چنین
درهمان مبداء وآغازودور اولین
عهدوپیمان ببستیم به ایمان متین
که دهیم هستی خوددرره آزادی دین

هست آیین وفا راخط توحیدشعار

سخت گیریی توبادشمن بی دین چه خوش است
لطف ونرمیت به همسلک آیین چه خوش است
دست گیری ات زهرموء من مسکین چه خوش است
پاس هرطفل پدرمرده غمگین چه خوش است

تاکه ارواح شهیدان بگیرندقرار

دردما رااست دواامرخداوندرحیم
تابیاییم به هم برسرپیمان قدیم
بازگیریم همه سیرت آن خلق عظیم
تاشودحامی ما بازهمان ذات کریم

تاکه آزادشویم ازستم استعمار

سازش کفرجهانی به عنادت ـــود
شوراقمار کریملن زرشاد ـوبود
طرح تاریخ نوبن طرزنهادت ـوبود
تیغ لاگیر قدم نه بسر استکبار

بازپیغام رسول مدنی را توبیار
بازایمان رفیق اولی را توبیار
بازآن بخشش عثمان غنی را تمو بیار
بازعدل عمروعلم علی را توبیار

ای مجاهدکه تویی لایق این قرب وقار

باک از لومه لایم نکندهیچ فقیر
درسخن گفتن حق خوف ندارد زامیر
همچو "بی رنگ" بگویدبفریاد ونفیر
هرکه خواهدبجزاسلام شود کوروضریر

تاکه ازسازش اغیارکنند استغفار

سوانح مختصر الحاج محمد عارف غروال



محمد عارف غروال د پکتیا ولایت د ځاځي میدان ولسوالۍ د ډبرۍ میلې په کلي کې په ۱۳۲۴ کال کې زېږېدلی او د رحمان بابا د لېسې له فراغت وروسته یې په ۱۳۴۷ کال کې د کابل پوهنتون د ادبیاتو له پوهنځي څخه د لیسانس سند اخیستی دی. په افغانستان کې یې په مختلفو علمي او تحقیقي مؤسسو کې وظیفه ترسره کړې.

په ۱۳۵۹ کال کې مهاجر شوی او په ۱۳۶۱ کال کې د "اتحاد اسلامي مجاهدین افغانستان" د مالي د رئیس د مشاور په حیث وظیفه ترسره کړې. او بیا د (اتحاد اسلامي) د لیکوالانو د ټولنې غړی هم وه.

او د علم مجلې د لیکوالانو غړیتوب هم لري. فعلاً د دعوت او ارشاد د وزارت د "انجمن تاریخ" رئیس دی.

تر اوسه یې لاندې رسالې چاپ شوې دي.

۱- د وینو فوارې ۲- پښتو نثر او نمونې ۳- تورزن او تورن افغانستان.

محمدعارف «غروال»

دتوري خرپ

پکی سوزیږی مې تې خوری ماشومان عالمه
دظلم اوردی لگیدلی په افغان عالمه

زما دژوندددنیاگی ږخونه ویجاړه شوله
زما دمینی لویشتهلویشته څمکه شاړه شوله
زما په غرونو، ځنگلونو باندی اورپوری شو
په دی وحشت می لرغونی خونه لتاړه شوله
چرې راوریږی دبمونوسوربا ران عالمه
دظلم اوردی لگیدلی په افغان عالمه

زما وطن نه نن دا وریوه بتې جوړه ده
په غره او سمه دگولیو سره رلی جوړه ده
وطن تباه شو دظالم دسره وحشت دلاسه
بس دسیسه دگران وطن دتباهی جوړه ده
په دی بتې کی نینی کیږی انسانان عالمه
دظلم اوردی لگیدلی په افغان عالمه

زما وطن کی نن دوینو سیلابونه جوړ دی
له پاکووینو دشهیدمی ظو فانونه جوړدی
دوطن کانی بوټی سره دی دبچوپه* وینو
هره سینه کی دغمونو سره داغونه جوړدی
راته جوړشوی خپل وطن نه دی زندان عالمه
دظلم اوردی لگیدلی په افغان عالمه

زاړه ځوانان می دی دحق په سنگروکی پراته
لکه زمریان دی دوطن په دنگوغروکی پراته
چاله وطن نه کډی کړی تری وطن پاتې شو
لالهاندگرځی په پردیووطنوکی پراته

چی پری را غلی دی دتوری شپی دورا ن عا لمه
دظلم ا وردی لگیدلی په ا فغا ن عا لمه
ددین په مینه‌په سنگرکی پتنگا ن جنگیږی
دسترهدف لپا ره غرونوکي زمریا ن جنگیږی
له سره تیردی ، خوغلام دچا کیدلی نه شی
هرمجا هدمی دی دبدرپهلوا ن جنگیږی
قوی موعز م ، ا را ده ده ټینگ ا یما ن عا لمه
دظلم ا وردی لگیدلی په ا فغا ن عا لمه
تا ریخ شا هددی زما قا م څوک ا یل کولای نه‌شی
په دسیسوا ونیرنگویی ښکیل کولای نه‌شی
دا هغه‌قا م دی چی دښمن تل تری زبون‌تللی‌دی
ها رد سکروټوڅوک دځا ن ا میل کولای نه‌شی
په‌ټول تا ریخ کی یی ورکړی ا متحا ن عا لمه
دظلم‌ا وردی لگیدلی په ا فغا ن عا لمه
نن که په سروبمونوورا ن شوا وورا نیږی پسی
یا دځوا نا نوککری دی چی رژیږی پسی
نن که په سروینوکی رغړی حسینی سرونه
یا که وطن می کنډوا له با ندی بدلیږی پسی
خوپه‌روسا نوهم‌تنگ شوی لوی جها ن عا لمه
دظلم‌ا وردی لگیدلی په ا فغا ن عا لمه
دمجا هددتکبیرچیغی می جها ن لړزوی
دحق نا ری یی لاندی ځمکه‌پا س آ سما ن لړزوی
دخدا ی دمینی پتنگا ن په سرولمبوگډیږی
دتوری خزب یی هرسنگرا وهرمیدا ن لړزو ی
په‌ټول عا لم کی یی رسوا کړل سره‌روسا ن‌عالمه
دظلم‌ا وردی لگیدلی په ا فغا ن عا لمه

دخدای (ج) بنده دبندگانوبندگی نه منـــی
دبل ترلاس لاندی بی پته زندگی نه منـــی
افغان آزاد دی پیدا شوی تل آزاد به اوســی
سرورکوی شئ ، خودسرخمیـدگی نه منـــی

دآزادی په مینه تیردی له خپل ځان عالمه
دظلماوردی لگیدلی په افغان عالمـــه
غرواله ! سرچی ورکوی له هغه‌سرنه‌قربان
چی په سرووینووی گلگون هغه سنگرنه‌قربان
وینه‌دتن چی ورکوی دخپل وطن په مینـــه
چی په‌گولیووی غلبیل هغه تهترنه قربان
زه هم ددا سی سترمقام یم په ارمان عالمه
دظلماوردی لگیدلی په افغان عالمـــه

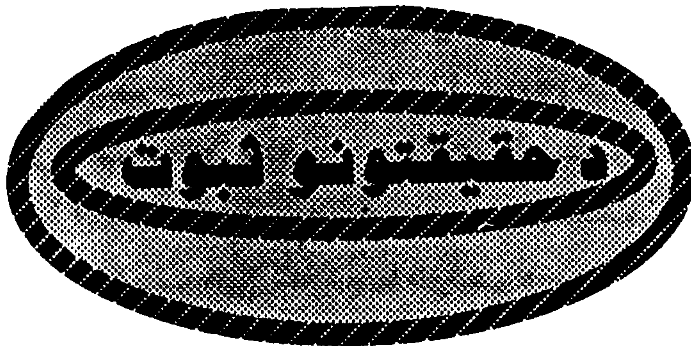


سوانح مختصر برادر ملنگیار



محمدآیاز "ملنګیار" دننګرهار ولایت دبهسود وپه بېرو کلي کې په ۱۳۲۵ کال زېږېدلی . اوپه ۱۳۴۶ کال دکابل له عالي دارالمعلمین نه فارغ شوی او تر ۱۳۶۰ کال پورې یې په هېواد کې دښمنه دښوونکې دنده اجرا کوله .خوکله چې په (۱۳۶۰) کال مهاجر شونو په ۱۳۶۱ د" تعلیمي نصاب " غړی شوا ولدي وروسته دمجاهد په عالي لیسه کې معلم او سما دحزب اسلامي دلیکوالو غړی شو . له دوېم ټولګي نه ترا تمه پورې یې ددرسي کتابونو په تدوین کې برخه اخستې او دشعرونو دیوان یې لاترا وسه چاپ شوی نه دي .

ملنگیار



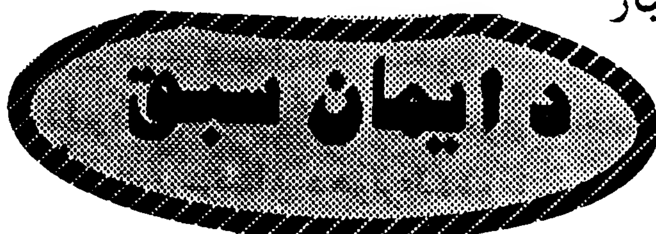
زه د نوح (ع) په کښتۍ ناست یم په طوفان کې مې امان دی
چې له دغې بېړۍ پاتې ځان یې وړی په طوفان دی
په یقین حق ته تسلیم شئ چې پری امن مودځان دی
چا چې حق ته لاره پرېښې پاتې شوی په میدان دی

○○○○○○○○○

پری د ګټو باران شوی د عمل له بدو چارو
قوم د لوط (ع) ته نظر وکړی تباه شوی په خه شان دی
د صرصر په باد هلاک شول سرکښان د هود (ع) له قومه
چا چې حق پیغام منلی ژوندی پاتې په جهان دی
د ماهی په نس کې ګوره د یونس (ع) د ژوند ماناته
چې ادب لری عمل کې خدای (ج) ساتونکی دانسان دی
ورځا وړده دیوشعر سوال کړه لمرولاړ په ځپل مکان وء
چا چې خدای (ج) ته مخ وکړه په ایمان وایم کامران دی
د موسی (ع) په پیدا ښت کې دیری میندې شولې بوی
د فرعون حال ته ګوره رود نیل یې نمایان دی
د نمرود د ظلم سورا ور کلک ایمان سیزلی نه شی
ابراهیم (ع) ته سری سکروټې د ګلونو ګلستان دی
د مرتد پا چا له ظلمه الیاس (ع) وخوت لوړ و غرو ته
په ملک داسې قحطي راغله لکه نن افغانستان دی

وربځی اورپری ورولی دشعیب دزړه ازارنه
دایمان خاوندبچ شوی په لوی فضل دسبحان دی
دایمان هیبتی چغه په ملحدوزلزله ده
دتکبیرهره ناره مودصالح دوخت داستان دی
ددجال دمرگ سبب به دعیسی دلاس همساشی
عاقبت دبری برخه په نصیب دمسلمان دی
لوی هادی دهدایت خپل عالمیانوته رحمت کړ
درحمت دتکمیل خته محمد اخرزمان دی
چی زمورمؤمن به دی داحکاموپه رڼاکی
دحبیب په خوروشوندوبیان کړی خدای قرآن دی
که موملک ته طوفان راغی حق سی شوه دخلاصون لاره
که چاحق رسی کړه تینگه پاک الله ی نگهبان دی

برادرملنگیار



تولونه هیرشوی وم بیاجهان کی یادشومه
لورتاریخی نوم ته می خبته دبنیادشومه
ویاړبه می په نوم کوی کرښی دتاریخ معظم
نن به می سبالولی درس دخپل اولادشومه
خپل راتلونکی نسل ته زده کړه دجهادکوم
ماچی دایمان سبق واخیستواستاد شومه
غرپه شان دښمن می خپل نیغ په زړه سوری کړلو
نوم به می یادیږی تل زه دوخت فرهادشومه
پاکه اسلامی خاوره می وینوپسی تری وه
ورمی کړی اوبه په وینوپاخیدم اباد شومه

لاردشها دت گوره ژوندی ابدی په کـــــــی
تل به بیا ژوندی پاتیم مرکه په جها دشـــــومـــه
ستا مادی قوت لره پانگه دایمان لـــــرم
دادا یمان توره وه مرگ چی دا لحا دشـــــومـــه
چا به ویلی داچی زه تابا ندی بـــری مومـــم
ستا دپر عیدوسره وړدا عتماد شـــــــــومـــه
دادا براهیم (ع) لارده زه چی پـــری روانیمه
اورشوراته سره گلان مرگ دهرشدا دشـــــومـــه
نه کړیږم سم به یم تل دعقـــبـــدی پـــه لـــور
ستا دظلم اورکی زه سخت لکه فولادشـــــومـــه
درس دی هردښمن لره فکرکه په ســـرلـــــری
اه می تراسمان رسی زه که په فریادشـــومـــه
ستا دښکیل له ظلمه تپول ځان خلاصوی خلاص بـه شـــی
وگوره پاخون زما تپولوته امـــدادشـــــومـــه
خدای (ج) ته که منظوره شی وینی دبدن زمـــــا
وایم ملنگیا ریمه هلـه بـه ازادشـــــــــومـــه

والسلام

محمدطاهر «خدري»

زمن مپرس

زمن مپرس ، من کی ام چه میکنم چکاره ام
چرا چنین اسیر غم ، زهر خوشی کناره ام
دلی چو لاله پرزخون وسینه پاره پاره ام
جهان سیه بودزدود آه پر شراره ام

چرا گرفته طالعم ، چرا سیه ستاره ام

مپرس ازدلم که من شهاب آسمان بدم
زکوی عاشقان بدم زبزم عارفان بدم
ززادگاه تهمتن زکشور یلان بدم
همه قمربُدند و من ثبات کهکشان بدم

نه این که بینی ام که سرنگون زپشت باره ام

خضاب گون هوا به کوهسار من وزیده است
به بوستان من خزان آتشین رسیده است
زدیده ودلم بجای اشک ، خون چکیده است
که عنکبوت روسیان به لانه ام تنیده است

از آن ، نفس به تنگنای سینه در شماره ام

بسوخت ملحدان چه باغ من چه خرمنم
بخورد ملک وهستی ام ببرد پاک معدنم
بزیر پای پیل آهنین نمود مسکنم
سرود کوس ظلم وشرک را بکوی وبرزنم

درید مصحفم ، شکست مسجد ومناره ام

دوچشم باب من زانتظارمن سپیدشد
بمردمادرم زبس که موج غم شدیدشد
جوان برادرم زتیغ کین شهیدشد
چوغنچه خواهرم زانفجارنا پدیدشد

رسیدخنجردوان به طفل گاهواره ام

اگرشکم گرسنه وگربرهنه پاستم
اگرکه دست خالی ام واگرکه بینواستم
خوشم به اینکه امت رسول باصفاستم
توکلم به حق بودکه بنده ی خداستم

بغیرجنگ باعدونبودونیست چاره ام

ازین سپس من وجهادم وتفنگ من
بریده پاش راعدوکه سرزده به جنگ من
گریخت آخرازمیان زضربت خدنگ من
رسدبه شیشهٔ امیداوهمیشه سنگ من

بروزجنگ باعدوگران چوکوه خاردام

برادرفرهیخته

نقیب راستین قیام ما

مجاهدانثار توسلام ما
درود برتوای یل همام ما
تومفخر جهان وآدمیتی
تومظهر صلابت وقوام ما
زعزم تست لرزه برقصورظلم
زرزم تست شهره گشته نام ما
زشاهکارهای تست درمصاف
شکوه ما ، جلال ما مقام ما
تودرس داده یی بدشمنان دین
گرفته ای زخصم انتقام ما
توشاه شرزه شیرهای روزگار
تومهرآسمان نیل فام ما
قیودبردگی گسست رزم تو
ایا مجاهد خجسته گام ما
چه گویمت به مدح چون مقام ما
مقام تو، مقام تومقام ما
زهم نبرد بدسگال خصم به
که روبروست باوی اختصام ما
فتوح توایا فسانهٔ زمان
چوخارشد بدیدهٔ خصام ما
بداند این خصیم ماکه تاظفر
بسوی اوست آخته حسام ما
دوچشم اشکبار دشمنان تو
همیشه اشکبارای امام ما

امام ما به رزم راستین ما
نقیب ما به راستین قیام ما
نصیب خصم تو صرام و آذرنگ
قسیم تو ظفر آیا مرام ما
به ارتفاع آفتاب از زمین
دراز باد عمرت ای همام ما



سوانح مختصر محترم گلزرک ځدران



جګړن گل زرک ځدران د پکتیا ولایت د شواک د علاقه داری اوسیدونکی دی چې په ۱۳۴۳ کال له حربی پوهنتون نه فارغ شوی چې د لوړو او عالي زده کړو لپاره د امریکا متحده ایالاتو او هندوستان ته هم تللی او لدې سربیره چې د کابل په حربی پوهنتون کې یې د استادۍ رتبه ترسره کړې په اتمه فرقه او اسمار لیوا کې هم وظیفه ترسره کړېده

په ۱۳۵۸ کال مهاجر شوی او په مختلفو سیمو کې یې د "روسي سوسیال استکباري" دښمن پرضد جنګي عملیاتو کې برخه اخستی .

د اتحاد اسلامي مجاهدین افغانستان د نظامي کمیټې د شورا غړیتوب یې هم لرلو او اوس د دفاع وزارت د اداری - رئیس په توګه وظیفه اجرا کوی . قلمي آثار یې دا دي .

۱- د رسونه عبرتونه ۲- پکتیا د پاڅون جهاد په څپو کې ۳- پکتیا د جهاد په غلبلو کې ۴- د سنګر درس ۵- د جهاد قربانی ۶- د حق چیغه (منظوم) ۷- د سنګر سندرې (منظوم)

جگرن گلزرک «حدران»

دسیکي داغ

خلقی دخدای رسول پهٔحق کی کرا وکورپاتی شو
پهٔدی سبب ترینهٔروسی ابلیس پهٔکورپاتی شو
وایی چې پلارنیکهٔدروس خوگ اوخنزیرتیرشوی
پهٔخنزیرتوب کې پرچمی دروسي وروورپاتی شو
روس لهٔخلقی کرهٔپهٔکورکهول کبدلوسره
دسپکی داغ یی پهٔ لمنوباندی سورپاتی شو
دخپل ناموس غل خوکیدا رشودروسیی لپاره
دسپکی نوم شهرت یی خپورشوپهٔهرلورپاتی شو
دین اوناموس چی پهٔخلقیمنصب داوکړی وٴچا
اوس پهٔاوږویی درتبوقطا رپیغورپاتی شو
دغلامی هوا هوس بدلهٔیی دِا شوهٔورونو
مزددخدمت یی اوس یوازی ورتهٔگورپاتی شو
دروس جاسوساودا مزدورخلقی پرچمگوندونه
هریودښمن دخپلی مبنی همدمورپاتی شو
خلقی پرچم تهٔپهٔتاریخ کی پاتی شوی څهٔدی
دکی،جی ،بیغذا رجاسوس هریومزدورپاتی شو
خلقی پرچم تهٔنهٔایمان اونهٔوطن شوپاتی
داغ دذلت یی هم پهٔتندوباندې تورپاتی شو
پهٔسرهٔافت باندی پمن کهٔژوندی پاتی کړچا
نودهستی پهٔخرمنونوکی یی اورپاتی شو
بی لهٔ مرگیهٔبل علاج دپمن څهٔکیدای شی
هوکی!یوازی یی مرگ ژوبلهٔښهٔدستورپاتی شو
وطنهٔ!ستا ددښمنانودښمنی پهٔوړاندی
تپ دا حساس موتل ناورین اوهمناسورپاتی شو

که‌دذری هومره‌غیرت چیری وی پا تی دوی تـه
"زدرا نه "کړی دی ا فتخارنومې تربورپا تی‌شو

باري خدایه!

هغه زړه چې په طاعت در ته خو زیـــړی
ا و احسا س یی ستا په دین ورتـه‌ســـوزیـړ ی
تیټ یی مه‌کړی بل هیچا ته‌با ری خدا یـــه !
دا سې تن چې په سجوددرته‌کـــوزیـــړ ی

* * *

چې روسی ته به‌ولاړووخوړســــرونـــــه
غوځیدوته همدغـــه دی وړســـــرونـــــه
ستا عظمت ته چې ټیټیږی با ری خـــدا یـــه !
خــوړدی نه‌وی بل هیچا ته لوړســــرونـــــه

* * *

غنچ به دکوم ساده هیریږي

چې په نکریزوسره‌کیدل په‌وینوسره‌دی دلـته
زړونه‌موغوځ دورورپه ژوبلـه یا دتره‌دی‌دلته
غنچ به‌دکوم‌سا ده‌هیریږی‌کوندوابورو اورا رو!
روس که‌تښلی مزدورا ن یی را تـه‌پره‌دی دلـته

خوگه روسیه !

خوگه روسیه پکه ، دا دلابلنه سپکه
کوپړی دماتهخووه اوس دی لکی هم ورکه
کهتهپهتیښته لاړی دا هم دروا اوره لهمور
درنهدا پاتی تازیان په ژوندبهنګړی څکه

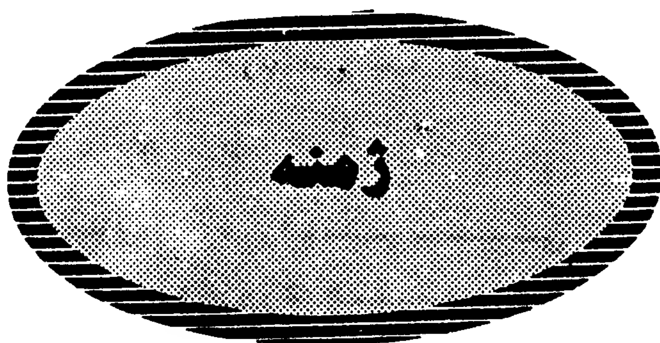
*　*　*

دمجاهد وینا !

خوگه روسیه ستاله ژوبلوخبردا ریمهزه
اوس له آمونه پاس پهها خوا دربیدا ریمهزه
کهتا موژوبلوته دخلق پرچم گوندونهجوړی
لهماهم وا ورهچی دژوبلوا ولدا ریمهزه

*　*　*

تورياليِ «حاځي»



ترورمې دخپل تيکرى پيڅې کړى ټولـــــې
چې سپورمې دغروله شاپه راختـــوشـــوه
د " آريوب " ديوه کلي په يوکـــورکـــې
ناوى انجل وخپل خاوندته په سلګوشـــوه

* * *

ويل يې محمدالله (ج) دې مل شه روانيـــره
له نيکوده راته پاتې دغـــــــــه لاره
په "چونې" د"سرو"لښکرى پنـــدى شـــوى
دميړونوچاره، څـــه ده بـــې پيکـــاره

* * *

ته ورځه له جنګياليو ســره مـــل شـــه
زه به ستاپه نامه ناستـــه وم جانانـــه
زه به ټول غمونه ګالم پـــروانشتـــه
که هرڅوستاجدايي ده راتـــه ګرانـــه

* * *

مشخصات

نام کتاب : بزم شاعر

مرتب : محمد اکرام «اندیشمند»

ناشر : ریاست عمومی مطبوعات وزارت دعوت وارشاد

تاریخ چاپ : اول حمل ۱۳۶۹ هـ ش

چاپخانه : ار[illegible] - پشاور - پاکستان

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

قیمت :

د " روکیا ن " لەکلی جوړەقا فله شوه
چې غا زیا ن دآ زا دی په لارکتا رشول
دا فغا ن دننگ تا ریخ په جوړیدوو
ولسونه قربانی ته چی تیا رشول

* * *

هرکلی تەیی سپوږمی وه را وتلی
سپینی وړا نگی یی پەغرورغوخوری وی
رڼا گا نوورته لاره وه فرش کړی
د "اُ مت"دا زمویښت سختی شیبی وی

* * *

دچوڼی پەشا وخوا کی لښکرویش شو
هریوځوا ن خپله مورچله ونیوله
سملادوی ځا ی پەځا ی نەووچی جنگ پیل شو
دتکبیرنا رو دره وښوروله

* * *

توله شپه جگړه جا ری وه ترسهاره
پەچوڼی درا کتولمبی وی بلی
ددښمن توپو ، دستگا وترگهیځه
سری گولی په مجا هدوورولی

* * *

چې سبا یی جـ ا زی کلی تەراوړی
دسرفروشو ، خدا ی "ج" پرستومینا نو
سپینی بڼی وی په سرووینوگلگونی
دویا ړمنوهیوا دپا لوشهیدا نو

ناوی انجل چی دخاوندله مرگ خبرشــــوه
دوحشی هوسی په شــان وترهیـــدلـــــه
شوه په بیره رارهی دکلـــی جـــم تـــه
درنگ ساعـت دخاوندکـــښـ ته ودریـــدلـــه

* * *

یوه‌شیبه لاس‌په دعاوه چـــــــپ ولاړه
په‌سکوت باندی بدل شول فریــــا دونـــه
یوناڅاپه یی له خولی وختـــــه چیغـــه
سترګوپریښـــودل داوسکـــوجلبــــونـــه

" زلموپه جنګ کی وینی تــــوی کـــړی
ناوی ړندی کړی چی کوندتون نه‌قبلوینه "



سوانح مختصر استاددره



استاددره مسکونه شهر خلم ولایت سمنگان بعدازبه پایان رسانیدن دوره ابتدایی تعلیم خوددر ۱۳۳۶ هـ ش شامل دارالعلوم اسدیه گردیدند. ایشان از سال ۱۳۳۹ هـ . ش به بعددرجهان شاعری ونویسندگی قدم گذاشتند. استاددره درسال ۱۳۴۷ ازمدرسه ابوحنیفه کابل فارغ گردیدند ودرلیسه خلم به حیث معلم مؤظف شدند، استاددره درسالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۷ ازطرف رژیم داودوترمکی جمعا " دوسال زندانی شدندودرسال ۱۳۵۹ به پاکستان هجرت نمودند ودرمدارس ومکاتب حزب اسلامی درطول هجرت به حیث استادایفای وظیفه کردند. اشعارومقالات شان درنشرات جهادی به چاپ رسیده است ودردوره قبل ازجهاد نوشته ها واشعارشان درروزنامه های بیدار، فاریاب مجله پیام حق ، اصلاح وانیس انتشاریافته است

استاد ذره



جهان آماده پیکارشه ای همنوا برخیز

نمی خواهد بزنجیرا سارت بسته پا برخیز

زخاک کشتگان عشق یکسر لاله می خیزد

بدل داغ تمنا می نهی گلگون قبا برخیز

بآهنگی زهرسو کاروان میکشد محمل

که در اوج فلک پیچپده آهنگ درا برخیز

بدنیا پایمردی ننگ ازوابستگی دارد

اگرچندی ضعیفی فارغ ازفید عصا برخیز

درین دنیا دوسنگی گندمت را آردمی سازد

ثباتی گرهمیخواهی زقلب آسیا برخیز

گهی درشرق سیلابی گهی درغرب سیلابی

بهرجا وازگون خصمی بگرداب بلا برخیز

بده امروز دنیا را برستاخیز پیغامی

که قانون جفا بشکن بآئین وفا برخیز

ندا آید مرا از هدهد کوه سلیمانم

من آن پیکم که میگویم بلقیس سبا برخیز

حنا بندکف پای شهیدی عشق را نـــــــا زم
بشورآورده خاکم را که همرنگ حنا برخیـــــز

بیا درکربلای عشق تا کرب وبلابینــــــــــی
اگرکرب وبلابینی بیا دکربلابـــــرخیـــــز

نه صیدزمینگیری که صیادت بچنـــــگ آ ر د
پروبالی بهم بکشا باوج کبریا برخیـــــز

درین صحرا دل شبها زمین را ما ده آهوئـــــی
بیا دبره ی بومیکند کای دلربا برخیـــــز

نمی یابد چوآهوبره ی شوخ وقشنگ خـــــود
غبار یاءس برسرمی فشاندهرکجا برخیـــــز

چه خاکی میکندبرسر! بیا دسروطنـــــا زی
چوبیندما دری اورا بخون گرم شنا برخیـــــز

اگرپا بندزندان دهان آژدها باشــــــــی
باستقبال آزادی بکام اژدها بـــــرخیـــــز

پیام ازکوه با ده سمرقندوبخـــــــا را را
گرازگرگان آدم خوارخواهی خون بها برخیـــز

غریق رودآموئی ساحل راه می پویــــــــی
شکست شیسه موجی امیدی پرصدا بـــرخیـــز

به امواج یمم هرکس بسوی مطلبی رانــــد
شکسته زورق بی بادبا نمنا خدا بـــرخیـــز

اگردرمان دردم رازبی دردان نمی جویـــم
پی درمان دردمن توای دردآشنا بـــرخیـــز

شب تاریک جام می کف پیرمغان داریـــــم
چولغزد پایش ای مطرب توبا چنگ ونوا برخیـز

نهرشامی شفق چون می خوردبریاد خورشید
بهجران مهی چون ذره نبود مبتلابرخیـــز

سوانح مختصر خواجه موسی «فریور»



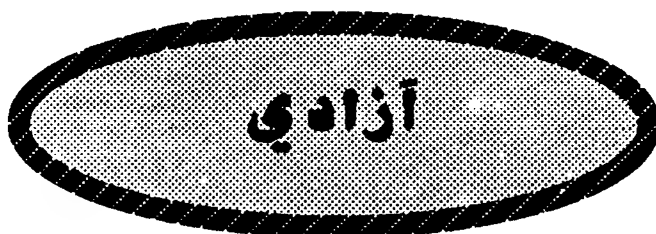
خواجه موسی فریور فرزند خواجه محمد اسماعیل در سال ۱۳۳۷ هـ. ش. در ناحیه خیابان شهر کابل متولد شده اند. ایشان از دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل فارغ شده و بعداً ز فراغت به حیث استاد در دیپارتمنت حقوق عامهٔ دانشکدهٔ مذکور توظیف گردیدند. برادر فریور مدت چهار سال حبس را در دورهٔ حاکمیت کمونیست ها در زندان پلچرخی سپری نموده و بعداً ز آزادی راهی دیار هجرت شدند.

اکنون به حیث استاد در انستیتوت دیپلوماسی حزب اسلامی افغانستان تدریس می کنند.

برادر فریور در مورد شعر جهاد تصور خود را چنین بیان نموده اند:
" شعر را سخن بازتاب درد و درک و پیام و رسالت ضمیر شاعر است، و تعبیر چنین مفهومی جز شعر جهاد چیز دیگری بوده نمی تواند ولی نباید فراموش کرد که جهاد عصاره و مخلوطی از علم و هنر است و شعرش نیز باید از همین سرچشمهٔ زلال سیراب شود. شعر جهاد نباید مثل خبر روز مقطعی باشد تا قربانی سیر زمانه نشود. "

ایشان تعداد اشعار خود را دوصد پارچه تخمین می کنند

برادر فریور



سر آزاده می خواهی بنوش از جام آزادی
که تا دانی به قدر مستی سرسام آزادی

چه رمزی هست یارب در طلوع صبح رستاخیز
که می رزمند مردان خدا در شام آزادی

تو در کنج قفس زخمی و من شرمندهٔ خویشم
که سویت با چه چشمی بنگرم هنگام آزادی

شما ای رهنوردان شهید کشور خونین
بخوابید بعد از این در بستر آرام آزادی

کجا دشمن تواند صاحب این مرز و بوم گردد
خدا افغانیان را آفرید از مام آزادی

به خون خود بشوییم داغ ننگین اسارت را
که من آزاده ام مرگم بود فرجام آزادی

اگر قاموس هستی را سراپا زیر و رو سازی
نخواهی یافت یک گلواژه‌ای، چون نام آزادی

شهیدی، گاه جان دادن به همرزمش چنین فرمود
شهادت را گرفتم از خدا، انعام آزادی

سوانح مختصرعزیزالله حصاري



نوم مي عزیزا للّـــه د
ننګرهار ولایت دغلجایي
حصارک دنا وربه کلـــي
کي دقاضي حفیظ اللّـه
جبارخیل په کورکي په
کال ۱۳۳۹ (ل ، ل ،ـ
هـ ، ش) دینا ته را غلم
په ۱۳۵۵ هـ ش کـــا ل
دغلجایي حصارک لـــه
لیسي نه په عالي درجه
فارغ شوم. عالي تحصیلات مي دکابل پوهنتون دژبـــواو ـ
ادبیاتو پوهنځي دپښتوخانګه کي دماستری ترددرجي ترسره
کړل .

داچي دخپل ټولګي ممتاز محصل اوپه لومړی درجـــــه
فارغ شوم ، دننګرهار په پوهنتون کي دا ستادپه حیـــث
وټاکل شوم اوپه کابل پوهنتون کي مي مفروری دخپنـــو
ستونزولـه امله ونه شوه .

لـه اووم ټولګي نه مي په شعرویلوپیل کړی لومړنی شعـــر
مي هغه وخت وواېه چي په ۱۳۵۰ هـ ، ش کال په ننګرهارکي
سخت سیلاب راغی اودولس سوه کورونه یې لـه ځمکي ســره
برابرکړل دشعرمطلع وه :

ناڅاپه راخبرشوم چه ســـــیلاب راغلی دی
سیلاب نه دی دخدایٔ لـه خواعذاب راغلی دی

په شعرکي دجبارخیل ، پاک ، حصاری تخلص کوم .

اوس په هجرت کي دوطن دا زادی اوپه هیوادکي پدوا قعـــي
معنیٰ دا سلامي حکومت دقا ئمیدو په هیلـه دقلمي او مدني جهاد
په ډګرکي دروم .

عزيزالله حصاري

دننگ حماسي

حماسي دننگ جوړېږي دحالاتوکړليچوکې
دغيرت اوښکې غړېږي دا حماس پەسردر وکې

حق،باطل مقابلەده لر زوي دزړونوستني
شاەزلمي چمتوولاړدي دجهادپه سنگروکې

نه يې سترگەلەسکاډسوځي نەيي خيال په الوتکو
دالڵەوج رښتين لښکردي تل بەپايي تاريخوکې

نريوال گوتەپەغاښ دي دموء منا فغان تترته
ويروي پري اولادونەروسي مينوي پەزانگوکې

دمنزل لەهسکەبا مەدژوندون ساکښ غږونه
دم پەدمچي رادرومي دوحدت پەولولوکې

دبرلين ديوال ل را پريوت دوحشت تغرتوليږي
دهريت پەگونډوشوي کمون سوځي په لمبوکې

ارادي پولادي شوي سترياکړي د ي تنرلي
داسلام رپي بەرپي دکابل ارگ منا روکې

پرچميان تبي نيولي دخلقيانوسا بندي ده
خوب يي سرتەدي ختلي دروسانوا نديښنوکې

دهجرت په تاج محل بەمسلمان شاجهان وياړي
خپلواکي ممتا زەغواړي دا سلام پەپلوشوکې

حکومت مؤقت اسلامی افغانستان

وزارت دعوت و ارشاد

ریاست عمومی مطبوعات

مینه بیله عقل بیل دی معرفت په مینه کیږی
نظرونه ،دیدنونه دوصال په ارمانوکي

تیت او پاش لوړی ژوری پرخیدل ولاړیدل دی
درښتینی مینی رازدی را معلومه لیونوکي

په خلوت کي ځانته ناست وی یادوی تللی یادونه
نوی غم یی تازه کړی چي یی رااوښکی جرګوکي

اسویلی سا ړه سا ړه یی شنولوخړوکي لمبیزی
بندیوان یی دیدنونه دهجران په پنجروکي

تلوسوکی داتن یی زړه له واکه شی بی واکه
تری چاپیره ددردغیږو ی دستومانه ژوندلحظوکي

به چا پروت ځادردګلوپه ارامکړی دیدنونه
ځینی ستړی ماړه درومی دمجهول په تر ږموکي

له ځانګونه ترلحده په تیتمه مینه پایی
له هرعیبه په امان وی په دلبند ه بلندوکی

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

ریاست عمومی مطبوعات وزارت دعوت وارشاد در دهمین سالروز تجاوز روسیه بر حریم سرزمین اسلامی افغانستان نمایشگاه باشکوهی را که در آن عظمت و شکوه جهاد افغانستان از یکطرف و وحشت وجنایت روس وکمونیزم از طرف دیگر به نمایش گذاشته شده بود، دایر نمود. این نمایشگاه رسماً بنام «نمایشگاه جهاد افغانستان» در بیست و پنجم جدی ۱۳۶۸ هـ ، ش در نیشترهال شهر پشاور توسط استاد سیاف صدر اعظم حکومت موقت اسلامی افغانستان افتتاح شد و بنابر استقبال گرم هموطنان مهاجر و برادران انصار تا دهم دلو ۱۳۶۸ ادامه یافت.

در این نمایشگاه آثار فرهنگی و هنری مرتبط به یازده سال جهاد کشور چون: کتب و رسایل، مجلات، جراید، پوسترها، تقویم ها، کاریکاتورها، عکس ها، آثار رسامی خطاطی، صنایع دستی معیوبین جهاد، فلم های جهادی و هم چنان آثار نظامی و فرهنگی به غنیمت گرفته شده از دشمن به نمایش گذاشته شده بود.

تعداد عکس های به نمایش گذاشته شده به هفتصد عکس بزرگ و بیش از یکهزار قطعه عکس کوچک می رسید که برای بینندگان در معرفی عظمت جهاد، قهرمانی مجاهدین، مظلومیت ملت افغانستان و بیدادگری و وحشت روس نقش

عمده وخوبی را ایفا نمود .

تاثیر نمایشگاه برروحیهٔ برادران انصار پاکستانی وسایر اتباع کشورهای خارجی که درپشاوربودند واز نمایشگاه بازدید نمودند چنان فوق العاده بود که مردان زنان وحتی اطفال برادران انصار پاکستان برسلحشوری صبرواستقامت مردم افغانستان تحسین میکردند واشک میریختند وبرمظالم وحشتناک روس وکمونیزم نفرین می فرستادند .

انشاء الله درمورد نمایشگاه رساله ای جداگانهٔ رابه نشر میسپاریم که درآن توضیحات بیشتری درمورد آثار به نمایش گذاشته شده داده می شود وعکس هایی از آثار ومواد نمایشگاه وهم چنان نظریات بینندگان راکه درکتاب اظهارنظرها درمورداین نمایشگاه نوشته اند درآن رساله به چاپ میرسانیم .

درجریان چنین نمایشگاه باشکوه ریاست عمومی مطبوعات وزارت دعوت وارشاد به همکاری ریاست ثقافت اسلامی این وزارت اقدام به تشکیل محفل مشاعره نمود . محفل شعردردومدلودرجریان نمایشگاه دایرشد وهمچنان نمایشگاه جهاد ازعظمت وشکوه خاصی برخوردار بود .

دراین محفل یازده تن ازشاعران ورزیدهٔ کشوراشعار خودرا دربرابرجمع کثیری ازشعراء،نویسندگان وشخصیت های چیز فهم وآگاه کشورقرائت کردند که همه مورد علاقه ودلچسپی حاضرین قرارگرفتند .

بنابراهمیت وشکوهمندی محفل مشاعرهٔ فوق الذکر ریاست عمومی مطبوعات تصمیم گرفت تا اشعارقرائت شده درآن محفل رابه شکل رساله ای بدست نشربسپارد ودر پهلوی نشراشعار،خلص سوانح وعکس شاعران نیزبه چاپ — برسدوقبل ازمطالعهٔ اشعارمقدمه ای راکه درآغازمحفل

شعربعدا زتلاوت قرآن عظیم الشان قرائت گردید مطالعه
می فرمایید .



شعر امروز وشاعر امروز

شعرتجسم احساسات ، مولودتخیل وفوران اندیشهٔ شاعراست که شاعردرتبارزاین اندیشهٔ خوداز پدیده‌ها و رویدادهای گوناگون جامعهٔ انسانی ودنیای زیبا ومخلوقات رنگارنگ جهان هستی الهام می گیرد .
شاعر ، شادی ها ، مصیبت ها ، دردها ورنج های جامعهٔ خویش وزشتی ها ومحاسن پدیده‌ها ورویدادهای کاینات رابا زیباترین کلام که اثرعمیق وژرفی برقلب همنوع اش میگذارد ، بیان میدارد .
دراین شکی نیست که آیدیالوژی وجهان بینی شاعر وچگونگی اوضاع وشرایط سیاسی واجتماعی یک جامعه ویک کشوردرشعرشاعر تاثیرعمده میگذاردوگاه گاهی حاکمان زمان این استعدادسترگ رابه نفع خودچرخانیده‌اند .اما هرگاه شاعرازآیدیالوژی راستین ورسالت برانگیزبرخوردار باشد ، یقیناً" کهاستعدادا ومورد بهره‌برداری ارباب ستم وبیدادواقع نمی شودوشعرشاعرازمظالم وتزویراوالهام نمی گیرد .

بروای دام برجای دیگرنه
که عنقا رابلنداست آشیانه

ودرهمین جاست که درشعرتعهدورسالت ایجادمی شود وشاعرانسان متعهدورسالتمندمیگردد .

شعردرکشورما با درنظرداشت همین ماهیت وکیفیت فرازونشیبی داشته است .

اما در دههٔ اخیرجهادوانقلاب اسلامی افغانستان ، شعر درقلمروجهادمسیرکمال واقعی اش را بازیافت وهمان ترتیب که جهاددرافغانستان نظام منحط قبیله سالاری را تغیر دادوجای خونین همیا ربا حاکمان رافرماندهان جوان ، متعهدومکتبی که اکثراً ازمظلومترین وبی وسیله ترین طبقهٔ اجتماعی جامعهٔ مابودند ، گرفت . به همین ترتیب انقلاب اسلامی درشعرنیزانقلاب ایجادنمودوبه شاعر الهام تازه ای بخشیدوشعررامتعهدورسالتمندگردانید .نه تنهاکه دردورهٔ جهادمسلحانهٔ امت اسلامی افغانستان شاعران متعهدورسالتمندتبارزکردندبلکه حتی شاعران که مدت هادرخدمت اربابان ستم قراردا شتندومفاسدو مظالم آنهارادرقالب زیبای شعربیان میکردند ، در دورهٔ جهاددرخدمت مردم قرارگرفتندودردمردم رابیان کردندوبه صاحبان زوروتزویروبیدادگران عصیانگرنفرین فرستادند .

آری !

شاعرامروزجامعهٔ ما شاعردیروزدرباررنیست که از خط وخال شاه وشاهزاده حرف بزندوبرشکوه ایوان ورکاب اسپ سلطان قصیده سراید .

شاعرامروز ، شاعرمردم است . شاعرامروزآرمان برخواسته ازقلب مردم رادربهترین وزیباترین کلام موزون بیان میدارد .

شاعرامروزچهرهٔ المناک ، سینهٔ پرداغ وقلب خونین بیوه زنان وچشم اشکبا ریتیمان رابه تصویرمی کشد .

شاعرامروزازمصیبت های جانکاه ، رنج های بیکران ، مظلومیت مردم وویرانی غم انگیزمیهن خودحرف میزنند .